

# تشکیک ماهوی از نگاه مکتب مشاء و اشراق و حکمت متعالیه\*

باقر شیرعلی‌یف\*\* و حمیدرضا رضانیا\*\*\*

## چکیده

به نظر حکمای اشراقی، شدت و ضعف، کمال و نقص و زیادت و نقصانی که در افراد برخی از ماهیات مشاهده می‌شود، مستلزم تشکیک در ماهیات است. نظر آنها بیشتر معطوف به تشکیک در افراد ماهیتهای عرضی از قبیل کیفیات و کمیات است، نه در افراد ماهیتهای جوهری، اما فلاسفه مشائی منکر تشکیک در مطلق ماهیات شده و بر نفی آن استدلال کرده‌اند و تشکیک را به مفاهیم عرضی از قبیل ابیض و اسود و نه بیاض و سواد، برگردانده‌اند و پس از دریافت این نکته که مفهوم از آن نظر که مفهوم است قابل تشکیک نیست، تفاوت شدت و ضعف، کمال و نقص تشکیکی اشیای خارجی را به خصوصیه‌های فردی آنها ارجاع داده‌اند. این نظر حکمای مشائی، زمینه تحقیق صدرالمتألهین را فراهم نمود تا بر مبنای اصالت وجود، تمام شدت و ضعف، کمال و نقص، تقدم و تأخر و اولویت و عدم اولویت تشکیکی موجودات را مربوط به هویت عینی آنها که همان وجود است بداند.

واژه‌های کلیدی: وجود، ماهیت، تشکیک در وجود و ماهیت، ابن سینا، شیخ اشراق، صدرالمتألهین.

\* تاریخ دریافت: ۹۰/۲/۱۱

تاریخ تأیید: ۹۰/۲/۲۸

\*\* دانش‌پژوه دکتری فلسفه اسلامی، جامعه‌المصطفی‌العالمیه، مجتمع آموزش عالی امام خمینی، قم.  
\*\*\* استادیار و عضو هیأت علمی جامعه‌المصطفی‌العالمیه، مجتمع آموزشی عالی امام خمینی، قم.

به نظر علامه طباطبائی<sup>۱</sup> مسئله تشکیک نخستین بار در مبحث کلی و جزئی علم منطق مطرح گردید. در آنجا که کلی را به متواطی و مشکک تقسیم کردند، کلی را از عوارض ماهیت تلقی نمودند و در نتیجه، مسئله تشکیک در مرتبه نخست در ماهیت مطرح شد، چرا که مشاهده کردند اشیای خارجی در کیف و کمّ خود دارای اختلاف تشکیکی شدت و ضعف هستند. پس از آن، فلاسفه مشایی دریافتند که ماهیت از آن حیث که بر مصادیق خود صدق می‌کند، از هیچ اختلاف تشکیکی برخوردار نیست و بر آن شدند که در مفاهیمی که حاکی از خصوصیت‌های ذاتی افرادند، تشکیک جاری نمی‌شود، بلکه تشکیک فقط در عرضیات و مفاهیمی جاری می‌گردد که حکایتگر جنبه ربط عرض به جوهرند (صدرالمتألهین، ۱۴۱۹: ۱، ۴۲۷، تعلیقه علامه طباطبائی).

از این‌رو، ابن‌سینا و پیروان او از فلاسفه مشائی، منکر تشکیک در ماهیت‌اند، ولی شیخ اشراق و فیلسوفان اشراقی بدان معتقدند. ابن‌سینا در مبحث مقولات، برای آنکه ثابت کند وجود از سنخ اجناس عالی نیست، نشان می‌دهد که وجود مفهومی است مشکک، و با توجه به اینکه از نگاه مشائیان هیچ ذاتی‌ای مشکک نیست، نتیجه می‌گیرد که وجود، جنس عالی یا مقوله نیست، بلکه به‌طور کلی، مفهوم وجود، مفهوم ماهوی نیست، نه ماهیت نوعی چیزی است و نه جنس چیزی و نه فصل برای چیزی قرار می‌گیرد. (ابن‌سینا، ۱۴۰۵: ۱، ۷۴-۷۵، بخش مقولات، فصل ۴) از آنجا که شیخ اشراق اولین فیلسوفی است که به تشکیک در ماهیت قائل است، این مسئله را در همه کتابهای مهم خود و اغلب به‌طور مفصل مطرح کرده و صورت مسئله و محل نزاع را به‌خوبی بیان نموده است. با مراجعه به آثار حکمای مشائی و اشراقی تردیدی باقی نمی‌ماند که محل نزاع میان فیلسوفان مشائی و اشراقی در این مسئله، تشکیک در افراد ماهیت است، نه تشکیک در نفس ماهیت و یا صدق آن.

### تحریر محل نزاع

اینکه تشکیک مورد نزاع حکمای مشائی و اشراقی، تشکیک در نفس ماهیت از آن نظر که ماهیت است و نه چیز دیگر (بما هی هی) نمی‌باشد، به دلیل آن است که تشکیک در نفس ماهیت یا مفهوم واضح البطلان است، زیرا معنای تشکیک در نفس ماهیت این است که ماهیت واحدی از آن جهت که ماهیت است، یعنی بما هی هی و صرف نظر از مصداق و افراد خارجی‌اش با

داشتن شدت و ضعف و کمال و نقص، کثرت ماهوی پیدا کند، به گونه‌ای که ماهیتهای حاصل شده، مثلاً ماهیت الف و ماهیت ب، وقتی بما هی می‌شوند، در عین اینکه با همدیگر اتحاد دارند و بر یکدیگر به حمل اولی ذاتی حمل می‌شوند، به سبب کمال و نقص یا شدت و ضعفشان، نوعی تمایز و کثرت ماهوی داشته و معیار یکدیگر باشند و در نتیجه این سخن که «ماهیت الف بما هی می‌شود، ب بما هی می‌شود، به تعبیر دیگر: این دو ماهیت از یکدیگر سلب می‌شوند، آن هم سلب حمل اولی» صادق باشد. در صورتی که این سخن به تناقض می‌انجامد، زیرا دو ماهیت مذکور، از یک طرف، به حمل اولی بر یکدیگر حمل می‌شوند و از طرفی، با سلب حمل اولی از یکدیگر جدا می‌شوند و این تناقض است. به‌طور مختصر، تشکیک در نفس ماهیت مستلزم این است که درباره دو ماهیت الف و ب، دو قضیه: «الف ب است به حمل اولی» و «چنین نیست که الف ب باشد به حمل اولی» توأمأ صادق باشد و این تناقض آشکار است. پس تشکیک در نفس ماهیت صحیح نیست. با استدلالی دقیقاً مشابه این استدلال، ثابت می‌شود که تشکیک در نفس مفهوم نیز ممتنع است (صدر المتألهین، ۱۴۱۹: ۱، ۲۹۴-۲۹۳ و ۴۳۱-۴۳۰).

علامه طباطبایی<sup>۳</sup> نیز دقیقاً مشابه این استدلال را در مورد نفی تشکیک در نفس ماهیت بیان نموده است:

فان التشکیک الذی هو الاختلاف فی عین الاتحاد لا يتم الا مع  
انسلاب البعض عن البعض فی عین الحمل الهی هویة- ولازم فرض  
وقوعه فی مرتبة الماهية التي ليس هناك الا الحمل الاولی - ان  
يتحقق هناك علی الاقل مفهومان محمولاً بعضهما علی بعض بالحمل  
الاولی و مسلوباً كذلك . ومن المعلوم المفروض أن المفروض من  
المفهوم لا يقبل ذلك فافهم (صدر المتألهین، ۱۴۱۹: ۱، ۴۳۰، تعلیقه  
علامه طباطبایی).

همچنین محل نزاع فیلسوفان مشائی و اشراقی، تشکیک در صدق ماهیت نیز نیست، زیرا مقصود از تشکیک در صدق این است که در خود ماهیت هیچ‌گونه تشکیکی نباشد و افراد آن مشابه باشند و در عین حال، حمل و صدق آن بر افراد و مصادیقش به‌طور یکسان و مشابه نباشد، بلکه متفاوت باشد، به این صورت که صدق آن بر برخی از افراد شدیدتر یا کامل‌تر باشد، از صدق آن بر برخی دیگر از افراد؛ به عنوان مثال: حمل و صدق مفهوم سفیدی بر برف از صدق آن بر کاغذ شدیدتر یا کامل‌تر می‌باشد. البته این نحو تشکیک به ماهیت اختصاص ندارد و در مفاهیم غیر ماهوی هم مطرح است.

این نحو تشکیک در آثار حکما صرفاً به جهت احصای جمیع شقوق تشکیک که عقلاً

متصورند، بیان شده است، ولی این نحو تشکیک اساساً معقول نیست، زیرا مقصود از صدق یا حمل چیزی جز انطباق مفهوم بر مصداق نیست و شکی نیست که اولویت و عدم اولویت یا تقدم و تأخر یا شدت و ضعف یا بیشی و کمی در انطباق بی معناست. هر مفهومی یا بر مصداق خود منطبق است یا نیست، اما اینکه مفهومی بر مصداقی منطبق و بر مصداقی مشابه آن انطباق بیشتر یا کمتری دارد، متصور نیست. لذا علامه طباطبایی<sup>۱</sup> در این زمینه می‌فرماید:

ان المفهوم من حیث وقوعه (ای من حیث صدقه و حمله) علی المصداق لا اختلاف فیه (صدرالمتألهین، همان: ۱، ۴۲۷). تعلیقه علامه طباطبایی).

### تشکیک در افراد ماهیات

معنای تشکیک در افراد ماهیت این است که ماهیت دارای افراد متفاضل کامل و ناقص باشد، به طوری که هم کامل از آن جهت که کامل است فرد ماهیت است و هم ناقص از آن جهت که ناقص است فرد آن است. به دیگر سخن، مابه الامتیاز افراد از سنخ همان ماهیت مشترک میان افراد باشد نه از طریق فصول یا امور عرضی. صدرالمتألهین در این زمینه می‌گوید:

إنهم [ای ان الحکماء] صرحوا بان التشکیک إنما یتحقق اذا كان الکلی متفاوتاً بحسب افراده المتباينة الحقیقة (صدرالمتألهین، همان: ۱، ۴۴۵).

شیخ اشراق نیز محل نزاع را تشکیک در افراد ماهیت می‌داند، و می‌گوید:

فکل کلی واقع بالتشکیک لا یلزم أن یکون الامتیاز بین شخصیاته فی الوجود بما وراء الماهية کبعدين طویل وقصیر (شیخ اشراق، ۱۳۸۰: ۱، ۲۲).

تعبیر «شخصیاته فی الوجود» به معنای افراد و مصادیق ماهیت کلی است. از این عبارت شیخ اشراق معلوم می‌شود که نزاع بر سر افراد و مصادیق خارجی ماهیات است، نه نفس آنها یا صدق آنها بر افراد. بدون تردید، دو فرد از یک ماهیت از آن جهت که دو فردند، با یکدیگر تفاوت دارند. حال سؤالی که مطرح است این است که آنچه موجب امتیاز و تفاوت این دو فرد است، خود از سنخ ماهیت مشترک بین آن دو است یا ضرورتاً از سنخ دیگری است. به دیگر سخن، آیا امکان دارد که همان خصوصیتی از فرد که مفهوم ماهوی از آن حکایت می‌کند، قابل شدت و ضعف و زیادت و نقصان و کمال و نقص باشد، به گونه‌ای که یک فرد از ماهیت از همان خصوصیت بهره بیشتری داشته باشد و فرد دیگری بهره کمتری، آن چنان که اگر این دو فرد هیچ فرق



دیگری هم نداشته باشند، تنها به موجب همین فرق، دو فرد بودند نه یکی؟ شیخ اشراق به این سؤال پاسخ مثبت می‌دهد، ولی ابن‌سینا پاسخ منفی (صدرالمتألهین، ۱۴۱۹: ۱، ۴۳۱-۴۳۳).

شیخ اشراق معتقد است برای اینکه ماهیتی دارای افراد متکثر باشد، لازم نیست تفاوت این افراد در امری غیر از ماهیت مشترک بین آنها باشد، بلکه ممکن است تفاوت آنها در خود ماهیت مشترک باشد. از این رو، وی در برخی از ماهیات عرضی، از جمله در کمیات و برخی از انواع کیفیات، قائل به تشکیک شده و می‌گوید:

فان المقدار الزائد ما زاد علی الناقص بامر عرضی، فأنهما كما تساویا فی المقدار زاد احدهما علی الآخر بشيء مقداری هو کم فی نفسه. فینبغی علی رأیکم [ای المشائین] أن یکون الفارق بینهما الفصلاً، فیکون کل مقدار صغیر صغیراً ما و کل مقدار کبیر کبیراً ما نوعاً بنفسه و هو مخالف قواعدکم و یخالف الحق، کیف و ما زاد احد المقدارین علی الآخر إلا بمثل ما ساوی معه فی الحقیقة المقدارية! و یتفق أن یکون مساویاً له أيضاً فی خصوص المقدار فما زاد إلا بمثل ما ساوی، فکیف یکون قدر منه مقدراً و قدر آخر لیس بمقدار؟ و کل ما یفرض فصلاً مقسماً للمقدار فهو عرضی لطبیعته فیکون التفاوت فی غیر المقدار، و الذی یشاهد من التفاوت إنما هو فی طبیعة المقدار (شیخ اشراق، ۱۳۸۰: ۱، ۲۹۶-۲۹۷ و ۳۳۳-۳۳۴).

بنابراین، نزاع اصلی میان فلاسفه اسلامی در این است که آن حقیقتی که موصوف بالذات دو وصف کمال و نقصان است و خودش به تنهایی مابه‌الاشتراک و مابه‌الامتیاز امور متفاضل مشکک است چیست؟ آیا آن حقیقت همان خصوصیتی از افراد دارای مراتب شدت و ضعف است که مفهوم ماهوی حاکی از آن می‌باشد، یا خصوصیتی از مصادیق مفهوم عرضی است که ملاک صدق مفهوم عرضی است، یا آن حقیقت همان هویت شخصی و حقیقت خارجی افراد متفاضل مشکک است از آن جهت که آن حقیقت و واقعیت عینی وجود است نه از آن جهت که مصداق مفهومی ماهوی یا غیر ماهوی‌اند؟ از نگاه حکمای اشراقی، شق اول و به نظر فلاسفه مشائی شق دوم و از نگاه صدرالمتألهین، شق سوم درست است.

به دیگر سخن، نزاع در این است که به اعتقاد حکمای اشراقی، کمال و نقص و شدت و ضعف و زیادت و نقصانی که در افراد برخی از ماهیات یافت می‌شوند، به نحوی هستند که مستلزم تشکیک در آن ماهیات‌اند، اما به عقیده فیلسوفان مشائی این‌گونه نیست، بلکه مستلزم تشکیک در عرضیات‌اند. ولی از نگاه صدرالمتألهین، بر اساس اصالت وجود، تمام شدت و ضعف، کمال

ونقصی که در احیاء یافت می‌شود، مربوط به حقیقت و هویت عینی آنهاست که همان هستی است می‌باشد (صدرالمتألهین، ۱۴۱۹: ۱، ۴۳۲-۴۳۴).

### استدلال حکمای مشائی بر نفی تشکیک در ماهیت

در بحث تشکیک، فلاسفه مشائی دو مدعا دارند: الف. امتناع تشکیک در ماهیت. ب. وقوع تشکیک در مفاهیم عرضی. اما حکمای اشراقی یک مدعا دارند: وقوع تشکیک در ماهیت.

ابن سینا در مقام اثبات امتناع تشکیک در ماهیت، استدلال زیر را مطرح می‌کند:  
معنی قولنا «إشْتَدَّ الشَّيْءُ فِي سَوَادِيْتِهِ» أَنَّهُ تَغْيِيرُ الشَّيْءِ فِي حَقِيقَتِهِ  
السَّوَادِيَّةِ لَا فِي عَارِضٍ مِنْ عَوَارِضِ السَّوَادِيَّةِ. وَ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ  
يَكُونُ تَغْيِيرٌ فِي الْفَصْلِ، وَ إِذَا تَغْيِيرٌ فِي الْفَصْلِ قَدْ تَغْيِيرٌ فِي النَّوْعِ  
(ابن سینا، ۱۳۷۹: ۴۷).

شیخ اشراق نیز در توضیح استدلال مذکور فلاسفه مشائی در مورد شدت وضعف سیاهی که از کیفیات است، چنین می‌گوید:

فَالْمَشَاوُونَ إِحْتَجُّوا فِي اثْبَاتِ الْإِخْتِلَافِ النَّوْعِيِّ بَانَ السَّوَادِ الضَّعِيفِ  
يَخَالِفُ السَّوَادَ الشَّدِيدِ، وَلَا يَخْلُو إِذَا كَانَ يَكُونُ الْمُمَيِّزَ بَيْنَهُمَا - بَعْدَ  
اشْتِرَاكِهِمَا فِي السَّوَادِيَّةِ - عَرْضِيًّا خَارِجًا أَوْ فَصْلًا. قَالُوا: لَا يَتَصَوَّرُ أَنْ  
يَكُونُ عَرْضِيًّا خَارِجًا فَإِنَّ التَّفَاوُتَ إِنَّمَا هُوَ فِي السَّوَادِ، لَا فِي أَمْرٍ  
خَارِجٍ عَنِ السَّوَادِ فَتَعَيَّنَ أَنْ يَكُونَ بِفَصْلِ (شیخ اشراق، ۱۳۸۰: ۱، ۲۹۴).

در توضیح استدلال مذکور باید گفت:

دو فرد شدید و ضعیف از سیاهی را که اولی سیاهی الف و دومی سیاهی ب است در نظر بگیریم، می‌بینیم که هیچ تفاوتی ندارند جز آنکه یکی سیاهی شدید و دیگری ضعیف است. آنچه موجب شدت الف و ضعف ب شده است، میزان بهره‌وری بیشتر یکی از آن دو از سیاهی می‌باشد که از شدت سیاهی بر خوردار است و آن دیگری به علت بهره‌مندی کمتری از سیاهی، دچار ضعف در سیاهی شده است. در واقع، سیاهی که از کیفیات و اعراض است، جنس مشترک میان آنهاست و آنچه باعث شده است که سیاهی الف، شدید و سیاهی ب، ضعیف شود، فصل آنهاست. به عبارت دیگر، تمایز سیاهی شدید از سیاهی ضعیف از ناحیه فصول آنهاست. از نگاه مشائین، سیاهی شدید و سیاهی ضعیف دو ماهیت نوعی هستند با جنس مشترک سیاهی و فصول متفاوت. بنابراین، ثابت می‌شود که تمایز به شدت وضعف هم از نوع تمایز به جزء ذات است، یعنی از نوع تمایز به فصل است و نوع چهارمی از تمایز مورد نظر حکمای اشراقی که همان تمایز تشکیکی است، در ماهیات وجود ندارد.

طالع

می‌توان این استدلال را در قالب چند مقدمه بیان نمود:

- الف. سیاهی شدید و سیاهی ضعیف از آن جهت که شدید و ضعیف اند، متمایز و متکثرند، دو فردند نه یک فرد و امکان ندارد که فرد واحدی از جهت واحدی به هر دو وصف متصف شود.
- ب. تمایز دو شیء عقلاً یا به تمام ذات است یا به جزء ذات یا به امور خارج از ذات، به دیگر سخن، تمایز آنها یا به تمام ذات یا به فصل و یا به امور عرضی است.
- ج. سیاهی شدید و سیاهی ضعیف یا به تمام ذات متمایزند یا به فصل و یا به امور عرضی.
- د. سیاهی شدید و سیاهی ضعیف، تمایز به تمام ذات ندارند، زیرا دو فردی که تمایز به تمام ذات داشته باشند، ماهیت نوعی یا جنسی مشترکی ندارند. در صورتی که سیاهی شدید و ضعیف، دو فرد از ماهیت سیاهی‌اند که سیاهی ماهیت جنسی مشترک بین این دو فرد است.
- ه. تمایز سیاهی شدید و سیاهی ضعیف به امور عرضی نیست، زیرا آن دو فرد در سیاهی شدت و ضعف دارند. به دیگر سخن؛ امر مشترک بین آن دو فرد از آن جهت که شدید و ضعیف‌اند، همان سیاهی است که ماهیت مشترک بین آنهاست. بنابراین، تمایز آن دو فرد یا به تمام ذات است و یا به بعض ذات و عقلاً از این دو صورت خارج نیست، و از آنجا که ماهیت مشترک سیاهی ما به‌الاشتراک آن دو فرد است، پس تمایز به تمام ذات نیز در مورد آنها وجود ندارد.
- در نتیجه، تمایز سیاهی شدید و سیاهی ضعیف به جزء ذات است که همان فصل می‌باشد، زیرا وقتی تمایز میان آنها به تمام ذات یا به امور عرضی نبود، پس عقلاً تمایز آنها به جزء ذات است. بنابراین، سیاهی شدید و سیاهی ضعیف هر یک فصلی دارد غیر از دیگری و بالتبع هر یک ماهیت نوعی جداگانه‌ای دارد که ماهیت سیاهی مشترک بین آنها بوده و جنس آنها به شمار می‌رود.
- بدیهی است که ماهیت سیاهی به‌عنوان مثال در استدلال آورده شده است که خصوصیتی ندارد، بلکه هر ماهیت کیفی ای که افراد شدید و ضعیف دارد، مشمول استدلال فوق می‌باشد. در نتیجه، هر ماهیت کیفی ای که دارای افراد شدید و ضعیف باشد، ماهیتی جنسی است که تحت آن انواع کثیری مندرج‌اند، به طوری که یک نوع خاص آن صرفاً شامل آن دسته از افرادی است که از نظر شدت یا ضعف در یک درجه قرار دارند و نوع دیگر شامل افراد دیگری است که دارای مرتبه‌ای از شدت و ضعف مساوی‌اند است. هرگز دو فرد که از نظر شدت و ضعف با یکدیگر تفاوت دارند در تحت یک نوع واقع نمی‌شوند، بلکه ماهیت نوعی مستقلی دارند. بنابراین، تمایز

فرد شدید و ضعیف، از یک ماهیت از آن جهت که شدید و ضعیف‌اند مستلزم تمایز به فصول یعنی تمایز نوعی است که یکی از سه نوع تمایز مورد قبول میان حکمای مشائی است و با تشکیک در ماهیت منافات دارد (عبودیت، ۱۳۸۷: ۷۰-۷۱).

### اشکالات شیخ اشراق بر استدلال مذکور

#### اشکال اول: مصادره به مطلوب یا منع حصر تمایز به سه چیز

به نظر شیخ اشراق، استدلال فوق دچار مغالطه شده است و آن این است که در یکی از مقدمات استدلال، تمایز دو فرد شدید و ضعیف از سیاهی که ما به‌الاشتراک آنهاست، یا به فصل است و یا به امور عرضی، زیرا در استدلال مذکور مسلّم انگاشته شده است که ماهیت سیاهی که مشترک بین این دو فرد است یا جنس آنها یا ماهیت نوعی آنهاست و شق دیگری ندارد، بنابراین، اگر سیاهی جنس باشد، تمایزشان فصل است و اگر ماهیت نوعی آنها باشد، تمایزشان به امور عرضی است. پس در استدلال مشائین، تمایز دو فرد شدید و ضعیف یا به فصل یا به امور عرضی دانسته شده است. در صورتی که شیخ اشراق معتقد است که می‌توان برای حصول تمایز میان افراد ماهیات، شق سومی را نیز مطرح ساخت که سیاهی ماهیت نوعی فرد شدید و ضعیف به حساب آید، ولی تمایز این دو فرد به امور عرضی نباشد، بلکه شدت فرد شدید و ضعیف که موجب تمایز آنها شده و ما به‌الامتیاز آنها به شمار می‌رود، از سنخ ماهیت نوعی مشترک بین این دو فرد باشد. با مطرح نمودن این شق از جانب شیخ اشراق، دیگر حصر تمایز افراد ماهیت به فصل یا امور عرضی نیازمند به دلیل خواهد بود، در صورتی که در استدلال مزبور دلیلی بر آن اقامه نشده است و طبعاً به خاطر عدم ارائه دلیل می‌توان آن را نپذیرفت. عبارت شیخ اشراق در این مورد، چنین است:

حصر المميز بالفصل والخارجي يمنع بقسم ثالث هو الكمالية والنقص  
(شیخ اشراق، ۱۳۸۰: ۱، ۱۵۳).

این بیان شیخ اشراق را می‌توان استدلال بر تشکیک در ماهیت تلقی نمود که در واقع، با رد نمودن استدلال حکمای مشائی و بیان تمایز چهارمی که عبارت است از شدت و ضعف تشکیکی افراد ماهیت، دلیلی را بر مدعای خود اقامه کرده است.

صدرالمتألهین نیز این استدلال حکمای مشائی در اثبات نفی تشکیک در ماهیت نوعی را مصادره به مطلوب دانسته است، زیرا صحت این استدلال مبتنی بر این است که مسلّم و

طالع



مفروض بگیریم که تشکیک در ماهیت که به عنوان راه چهارمی برای حصول تمایز میان افراد یک ماهیت مطرح گردیده است، باطل می‌باشد و در نتیجه، حکمای مشائی با این استدلال در صددند که نفی تشکیک در ماهیت را ثابت نمایند، در صورتی که صحت برخی از مقدمات استدلال مبتنی بر بطلان تشکیک در ماهیت است.

عبارت صدرالمتألهین در مورد نقد این استدلال، به این صورت آمده است:  
 إنه مصادرة على المطلوب الاول، اذ الكلام في أن التَّفَاوُت بين شيئين  
 قد يكون بنفس ما وقع فيه التَّوَاقُّف بينهما لا بما يزيد عليه و لا بما  
 يدخل فيه. (صدرالمتألهين، ۱۴۲۲: ۳۵۶).

#### اشکال دوم: استدلال فوق خلاف فرض است

طبق استدلال مشائین، دو فرد شدید و ضعیف از ماهیت سیاهی، هر یک ماهیت نوعی جداگانه‌ای دارند، به طوری که ماهیت سیاهی نسبت به این دو فرد که مشترک میان آنهاست، ماهیت جنسی به حساب می‌آید و بالتبع هر یک از آنها فصلی دارد که به موجب آن از یکدیگر متمایز می‌شوند، و دارای ماهیت نوعی مستقلی خواهند شد. از سویی دیگر، همه حکمای مشائی برآن اند که فصل هر شیئی، هر چند از اجزای ماهیت نوعی آن شیء و ذاتی آن می‌باشد، نسبت به جنس آن شیء امری است عرضی، دقیقاً همانند امور عرضی نسبت به ماهیت نوعی شیء. در نتیجه، بر اساس این استدلال، ما به‌الامتیاز فرد شدید و ضعیف، از آن جهت که شدید و ضعیف‌اند، نسبت به ما به‌الاشتراک آنها امری عرضی به شمار می‌رود. به تعبیر دیگر، تمایز آنها در همان امری نیست که ما به‌الاشتراک آنها در آن است. پس اگر امتیاز دو فرد شدید و ضعیف به فصول آنها باشد که غیر از ماهیت جنس مشترک میان آنها، یعنی سیاهی است، در نتیجه، شدت و ضعف این دو فرد در سیاهی نخواهد بود، بلکه در امری غیر از سیاهی است که نسبت به سیاهی عرضی به حساب می‌آید. در صورتی که فرض بر این بود که شدت و ضعف دو فرد شدید و ضعیف از سیاهی در خود سیاهی می‌باشد نه در امری غیر از سیاهی، و این بر خلاف فرض و محال است:

الفصل لطبيعة الجنس ... من جملة- العرضيات ... اذ قد عرفت أن  
 الفصل خاصة للجنس و اذا كان الفصل المُقَسَّم للسَّواد عرضياً للسَّواد  
 و يكون الاشتداد به، و هو غير السَّواد، فيكون الاشتداد في ما وراء  
 السَّواد وقد فرض في السَّواد، هذا محال. (شيخ اشراق، ۱۳۸۰: ۱، ۲۹۵).

پس از این بیان، شیخ اشراق اشکال دوم خود را بیان می‌کند و قائل می‌شود که جنس و

فصل، هر چند در عالم ذهن غیرهم‌اند، اما در خارج به یک وجود موجودند، یعنی همان واقعیتی که مصداق جنس است بعینه مصداق فصل هم هست و چنین نیست که هر یک از آنها واقعیتی جدا از دیگری داشته باشد در نتیجه، آنچه در خارج موجب تمایز دو فرد شدید و ضعیف از یکدیگر است، همان مصداق و واقعیت عینی سیاهی است که در عالم خارج هم مصداق فصل و هم مصداق جنس می‌باشد:

سؤال: الفصل فی الاعیان لیس بممتاز الجوهر عن طبیعة الجوهر، بل هما فی الاعیان شیء واحد (شیخ اشراق، همان: ۱، ۲۹۵).

بیان مذکور شیخ اشراق دقیقاً حاکی از این واقعیت است که آنچه در خارج تحقق عینی دارد و محور وحدت همه مفاهیم و ماهیات است وجود می‌باشد، زیرا ماهیات مثار و خاستگاه کثرت‌اند. از این رو، این بیان با اصالت وجود سازگار است نه اصالت ماهیت. چنان‌که مرحوم سبزواری در شرح منظومه در این زمینه می‌گوید:

لو لم یؤصل وحدة ما حصلت إذ غیره مثار کثرة ات

(سبزواری، ۱۳۸۶: ۱، ۱۸۶)

شیخ اشراق مجدداً در صدد بر می‌آید که به این نقد خود پاسخ دهد. وی در این باره می‌گوید که هر چند جنس و فصل به یک وجود موجودند و مصداق واحدی دارند، اما در ذهن دو مفهوم متغایرنند که مفهوم جنس غیر از مفهوم فصلی است که عارض بر آن می‌شود. بدون تردید، تمایز دو فرد کامل و ناقص از سیاهی به واقعیت عینی است، به اعتبار اینکه مصداق مفهوم فصل می‌باشد، نه به اعتبار اینکه مصداق مفهوم جنس است. به تعبیر دیگر، دو فرد شدید و ضعیف از سیاهی، از آن جهت از یکدیگر متمایزند که مصداق فصل‌اند نه مصداق سیاهی که جنس این دو فرد است. در نتیجه، تمایز این دو فرد که یکی کامل و دیگری ناقص است، در خود سیاهی نیست. به بیان شیخ اشراق، شدت فرد شدید وضعف فرد ضعیف که به موجب آن دو فرد از سیاهی از همدیگر متمایزند، به اعتبار مفهوم فصل است نه به اعتبار مفهوم سیاهی که جنس مشترک آنهاست:

جواب: اذا فصلهما الذهن، هل هما واحد او اثنان؟.... ان كانا اثنتين .. والشدة إنما هي باعتبار مفهوم الفصل - و قد كانت شدة في مفهوم السوادية - فصار في مفهوم السوادية - فصار في مفهوم الامر وراء السوادية، فلا يكون في مفهوم السوادية وهو محال. والحاصل أن الفصل عرضي للجنس و حاله كما ذكروا من حال العرضي (شیخ اشراق، ۱۳۸۰: ۱، ۲۹۵).

فیلسوفان مشائی در پاسخ به اشکال دوم شیخ اشراق، مسئله تشکیک در عرضی را مطرح ساخته‌اند. از نگاه آنها وجود شدت و ضعف در افراد سیاهی، مستلزم تشکیک در ماهیت سیاهی نیست، بلکه مستلزم تشکیک در مفهوم عرضی سیاه است. به دیگر سخن، شدت و ضعفی که در افراد ماهیت سیاهی مشاهده می‌شود، در حقیقت، به معنای تشکیک در افراد ماهیت نیست، بلکه به معنای تشکیک در فرد سیاه است که از مفاهیمی است که از عرضیات یا عوارض به شمار می‌رود و از ماهیاتی که اعراض‌اند نمی‌باشد، زیرا مفاهیمی همچون اسود و ابیض را از متن ذات شیء نمی‌گیریم به بیان دیگر، این گونه مفاهیم متن ذات شیء را نشان نمی‌دهند، بلکه فقط حاکی از جنبه ربط و حصول یک شیء برای شیئی دیگر هستند و نشان دهنده کون ربطی و کون نعنی اعراض هستند و بر خلاف اعراض، وجود فی نفسه ندارند و از این‌رو، ماهیت به شمار نمی‌روند. در نتیجه، طبق این بیان مشائین، تشکیک نه در ماهیات، اعم از جواهر و اعراض، بلکه در عرضیات و عوارض تحقق پیدا می‌کند.

این بیان مشائین نیز اشکال دارد، زیرا در هر صورت، مفهوم نشانگر یک مرز خاص ذهنی است و یک مدار بسته است و نه منطقه باز و از این جهت، جا برای طرح این سؤال وجود دارد که آیا خصوصیت‌های شدت و ضعف افراد در این گونه مفاهیم اخذ شده‌اند یا نه و آیا این مفاهیم آن خصوصیتها را نشان می‌دهند یا خیر (معلمی، ۱۳۸۷: ۱۳۸-۱۳۹).

طبیعی است که پاسخ منفی است، زیرا مفهوم از آن جهت که مفهوم است (بما هو هو) حاکی از هیچ خصوصیتی از خصوصیات افراد نمی‌باشد، به دلیل آنکه اگر خصوصیت‌های متضاد افراد از قبیل شدت و ضعف، کمال و نقص، زیادت و نقصان، تقدم و تأخر و اولویت و عدم اولویت در مفهوم اخذ شود، دیگر مفهوم نمی‌تواند بر هیچ فردی از افراد منطبق شود.

صدرالمتألهین نیز پاسخ فوق شیخ اشراق را صحیح ندانسته و در کتاب *الشواهد الربوبیه* (صدرالمتألهین، ۱۳۸۲: ۱۶۶) و در رساله *شواهد الربوبیه* (صدرالمتألهین، ۱۴۲۲: ۳۶۲) و نیز در تعلیقه بر *حکمة الاشراق* (شیرازی، ۱۳۸۸: ۴۶۵)، در مقام دفاع از حکمای مشائی برمی‌آید و نشان می‌دهد که فصول عارض بر یک جنس، گرچه مندرج تحت آن جنس نیستند، ولی در خارج، از لحاظ مصداقی با همدیگر وحدت دارند. در نتیجه، فصول سیاهی هم سیاهی‌اند، و بنابراین، تمایز افراد به فصول سیاهی در واقع، عین تمایز در خود سیاهی است.

ملاصدرا نظر نهایی خود را در مورد این مسئله بدین صورت بیان می‌کند که فصل هر چیزی در حقیقت نحوه وجود آن چیز است. هر چند وجود به حسب تحلیل ذهنی غیر از ماهیت است،

ولی به حسب واقعیت خارجی و نفس الامری عین ماهیت است و در نتیجه، احکام خارجی ماهیت و آثار آن به وجود باز می‌گردد. بنابراین، فصل سیاهی عین سیاهی است، بلکه فصل سیاهی همان سیاهی حقیقی است، همان طوری که فصل جوهر حقیقتاً همان جوهر است که در حد فصل آن، مفهوم جوهر اخذ نمی‌شود، زیرا فصل حدی ندارد، چنان‌که وجود نیز حدی ندارد (صدرالمآلهین، ۱۴۲۲: ۳۶۱-۳۶۲).

### اشکال سوم: نقض استدلال

شیخ اشراق برای آنکه نشان دهد استدلال مشائین صحیح نیست، موردی را مطرح می‌کند که از نظر مشائین مشمول استدلال است، اما حکمی دارد غیر از آنچه استدلال ایجاب می‌کند. به نظر شیخ اشراق، استدلال مورد بحث حکمای مشائی، همان طوری که کیفیات شدید وضعیف را در بر می‌گیرد، کمیات و مقادیر کامل و ناقص را نیز شامل می‌شود. اگر در استدلال مزبور، به جای سیاهی شدید، خط یک متری و به جای سیاهی وضعیف، خط نیم متری را جایگزین کنیم، در روند استدلال هیچ مشکلی پیش نمی‌آید و براساس استدلال فوق به این نتیجه می‌رسیم که تمایز دو خط مفروض و به‌طور کلی تمایز هر دو خطی که متصف به زیادت و نقصان هستند، از تفاوت فصول آنها نشأت می‌گیرد. بنابراین، خط یا کمیت متصل یک بعدی، ماهیت جنسی است که دارای انواعی نامتناهی است، به گونه‌ای که هر نوعی فقط شامل افرادی می‌گردد که مشابه یکدیگر و در یک درجه هستند و هرگز دو خط نابرابر تحت یک نوع واقع نمی‌شوند. در صورتی که به نظر حکمای مشائی، خط مستقیم، ماهیت نوعی است نه ماهیت جنسی و در نتیجه، همه خطهای مستقیم، خواه برابر باشند خواه متفاوت، دارای یک ماهیت نوعی واحدی و افراد نوع واحد هستند و تمایز آنها به امور عرضی است. بدون تردید، این مورد با چنین حکمی با استدلال مورد بحث فلاسفه مشائی منافات دارد و نقض آن به‌شمار می‌آید. شیخ اشراق در بیان مورد نقض استدلال مشائین چنین می‌گوید:

إنَّ إحتجاجهم علی أنَّ اختلاف جزئیات کلی واحد بالشدَّة و الضعف  
یجب أن یکون بالنوع فاسد لوجه، و من جملتها أن حجتهم تنفسخ  
بالمقدار الزائد و الناقص، فإنَّها [ای الحجَّة] متساویة النسبة الی الزائد  
و الناقص و الشدید و الضعیف [ای تشتمل الزائد و الناقص کما  
تشتمل الشدید و الضعیف] ( شیخ اشراق، ۱۳۸۰: ۱، ۲۹۷).

## استدلالی دیگر بر نفی تشکیک در ماهیت

صدرالمتألهین غیر از آن استدلالی که فلاسفه مشائی مطرح نموده‌اند، دلیلی دیگر بر نفی تشکیک در ماهیت اقامه کرده است که در ذیل مطرح می‌گردد:

الف. ماهیت یا مقتضی خصوصیات افراد هست، به گونه‌ای که خصوصیت‌های کمال و نقص افراد در ماهیت اخذ شده است یا چنین نیست که خصوصیت‌های افراد در ماهیت لحاظ شده باشد. ب. اگر مقتضی خصوصیات افراد باشد، پس آن دسته از افرادی که خصوصیت‌های مذکور را ندارند، فرد بالذات آن ماهیت نیستند. در تکمیل این مقدمه باید گفت که اگر خصوصیات همه افراد در ماهیت اخذ شود، به طوری که ماهیت مقتضی خصوصیات همه افراد باشد، در این صورت، نمی‌تواند بر هیچ یک از افراد صدق کند، زیرا خصوصیت‌های متفاوت در ماهیت لحاظ شده‌اند که هر یک از خصوصیت‌های اخذ شده در ماهیت، مانع صدق آن بر افرادی می‌شود که فاقد آن خصوصیات هستند و چون ماهیت مقتضی همه خصوصیات است، لذا هر یک از آنها از صدق ماهیت بر افرادی که آن خصوصیت خاص را ندارند جلوگیری می‌کند.

اگر خصوصیات برخی از افراد در ماهیت اخذ شود و بالتبع ماهیت مقتضی خصوصیت‌های بعضی از افراد باشد، در این صورت، ماهیت بر آن دسته از افرادی که فاقد خصوصیت‌های فوق هستند صدق نخواهد کرد.

ج. اگر ماهیت مقتضی خصوصیت‌های هیچ یک از افراد نباشد و در نتیجه، تمام خصوصیات و مراتب شدت و ضعف، کمال و نقص به عنوان امری زائد بر اصل ماهیت بر طبیعت ماهوی عارض شوند، پس مابه الاشتراک افراد، عین مابه الامتیاز آنها نخواهد شد، زیرا ما به الاشتراک افراد همان ماهیت مشترک بین آنها است و مابه الامتیاز آنها آثار و لوازم زائد بر ماهیت است (صدرالمتألهین، ۱۴۱۰: ۶۰).

پس وقتی بازگشت همه این کثرات به صورت حقیقی به یک وحدتی نباشد و اصولاً این کثرات، یعنی؛ خصوصیات و مشخصات متمایز اشیای خارجی، بر محور امری واحد اجتماع نکنند، فاقد یک رکن اصلی تشکیک خواهند بود و در نتیجه، تشکیک در ماهیت تصویر منطقی صحیحی نخواهد داشت. بدیهی است که ایرادهای سه‌گانه شیخ اشراق بر استدلال مذکور وارد نیست تا در مقام پاسخ به آنها برآییم.

استدلال فوق در مورد نفی تشکیک در ماهیت را می‌توان درباره تشکیک در وجود نیز

جاری نمود، زیرا طبق این استدلال، اگر خصوصیات مصادیق وجود، همانند وجوب وجود در مفهوم سیال وجود اخذ شوند و مفهوم وجود مقتضی آن باشد، در این صورت، لازم می‌آید که همه مصادیق وجود، از جمله وجودات ممکن، واجب باشند و این سخن بالبداهه باطل است و اگر خصوصیات تمام مصادیق وجود در مفهوم وجود اخذ شوند، پس مفهوم وجود بر هیچ یک از مصادیق خود صدق نخواهد کرد، زیرا خصوصیات مأخوذ دسته‌ای از مصادیق وجود، مانع صدق مفهوم وجود بر دسته‌ای دیگر از مصادیقش که فاقد خصوصیات فوق هستند، می‌شود و خصوصیات مأخوذ دسته دوم از مصادیق وجود، مانع صدق آن بر دسته اول از مصادیقش می‌شود، و در نتیجه، مفهوم سیال وجود بر هیچ کدام از مصادیق خود صدق نخواهد کرد.

اما اگر خصوصیات برخی از مصادیق وجود در مفهوم سیال وجود اخذ شوند و مفهوم وجود مقتضی آنها باشد، دیگر مفهوم وجود بر آن دسته از افرادی که فاقد خصوصیات مذکور هستند، صدق نخواهد کرد. بنابراین، خصوصیت‌های مصادیق وجود، از قبیل وجوب و امکان و مراتب شدت و ضعف، کمال و نقص، اولویت و عدم اولویت، در حقیقت وجود دخالت ندارد، بلکه خارج از آن است. در نتیجه، ما به‌اشتراک مصادیق وجود، عین مابه‌الامتیاز آنها نخواهد بود، زیرا ما به‌اشتراک آنها حقیقت وجود است و مابه‌الامتیاز آنها آثار و لوازم مصادیق وجود است که خارج از حقیقت وجود به حساب می‌آید. بنابراین، تشکیک نه در ماهیت و نه در حقیقت وجود جاری است، بلکه تشکیک در آثار و لوازم اشیای خارجی جریان دارد که امور عرضی نسبت به وجود و ماهیت به‌شمار می‌آید (صدرالمتألهین، ۱۴۱۹: ۶، ۲۱).

صدرالمتألهین در پاسخ به ایراد فوق مبنی بر اینکه استدلال بر نفی تشکیک در ماهیت در مورد وجود نیز جاری است، به بیان تفاوت ماهیت و حقیقت وجود پرداخته و می‌گوید: حقیقت وجود مانند ماهیت نیست که یک طبیعت کلی ذهنی باشد و خصوصیات و مشخصات افراد بر آن عارض شود، زیرا هر ماهیتی مانند ماهیت انسان یا فرس یک طبیعت کلی ذهنی است که دارای حدی معین و معنایی مشترک بین افراد متکثر می‌باشد که خصوصیات و مشخصات افراد بر آن ماهیت و معنای مشترک عارض شده‌اند، به طوری که در تحلیل عقلی می‌توان تک تک افراد ماهیت را به دو چیز تفکیک کرد؛ ماهیت و خصوصیات افراد. به عبارت دیگر، مثلاً اگر بخواهیم زید را که فردی از ماهیت انسان است تحلیل عقلی کنیم،

باید دو دایره را تصور کنیم که یکی در درون دیگری است. در این تصویر، دایره ماهیت انسان در درون دایره زید است که این تصویر بیانگر این واقعیت است که زید علاوه برداشتن ماهیت انسان، دارای خصوصیات و مشخصات خاصی است و در نتیجه، افراد ماهیت مرگباند از ماهیت و خصوصیات فردی خاص. از این رو، استدلال مورد بحث، در مورد نفی تشکیک در ماهیت جاری می‌شود.

اما حقیقت وجود بر خلاف ماهیت، مفهوم کلی و طبیعت مشترک بین مصادیقش نیست که مصادیق آن مرگب از آن طبیعت مشترک و خصوصیات و تشخیصات مختص به خود باشند، بلکه حقیقت وجود نفس تشخیصات و هویات مصادیق است و در نتیجه، مرتبه کامل وجود که واجب الوجود است، قابل تحلیل به طبیعت و حقیقت مشترک و تشخیص خاص نیست، زیرا مصادیق وجود حقیقتاً بسیط است و همچنین سایر مراتب پایین‌تر وجود چیزی جز وجود و تحقق عینی نیست، ولی حدود آنها امری عدمی‌اند. در نتیجه، مصادیق وجود همانند افراد ماهیت مرگب از دو چیز نیستند که یکی حقیقت وجود و دیگری خصوصیات و تشخیصات آنها باشد، بلکه تک تک مصادیق وجود چیزی جز حقیقت وجود نیستند و مراتب و مصادیق وجود بسیط‌اند. بنابراین، حقیقت وجود در هر مرتبه‌ای از مراتب هستی، عین آن مرتبه و بسیط است و اما حدودی که مراتب ناقص وجود دارا می‌باشد، چیزی جز امور عدمی نیستند. وقتی که مراتب و مصادیق وجود همانند افراد ماهیت نباشند، پس اخذ خصوصیات و تشخیصات مصادیق حقیقت وجود یا عدم اخذ آنها در وجود بی‌معنا خواهد بود. در نتیجه، استدلال مورد بحث، در خصوص حقیقت وجود و مصادیق آن جاری نخواهد شد و اساساً سالبه به انتفای موضوع به حساب می‌آید (صدرالمآلهین، ۱۴۱۹: ۶، ۲۲-۲۱).

### تشکیک در ماهیت از نگاه ملاصدرا

از برخی عبارات ملاصدرا چنین برمی‌آید که امکان دارد افراد یک ماهیت، شدت و ضعف و کمال و نقص داشته باشند. وی در مقام دفاع از نظریه مُثُل افلاطونی به این اشکال که چگونه می‌شود افراد یک ماهیت نوعی واحد، برخی مادی و برخی دیگر مجرد تام باشند، بنابراین که ماهیت مثال مجرد با ظل آن مثال که موجودی مادی است واحد است، پاسخ می‌گوید: در ماهیات متواطی الافراد اشکال وارد است، زیرا افراد آن یکسان بوده و از جهت

شدت و ضعف و کمال و نقص، مجرد و مادی بودن برابر هستند، اما در ماهیات مشکک الافراد، این ایراد وارد نیست، زیرا این دسته از ماهیات می‌توانند دارای افراد مشکک باشند (صدرالمتألهین، ۱۴۱۹: ۲، ۷۵-۷۴).

ملاصدرا در برخی دیگر از سخنان خود می‌گوید که قول شیخ اشراق درباره اینکه دو مقدار زائد و ناقص در حقیقت مقدریه برابرند، سخنی درست است، ولی بدین معناست که کمال مقدار کامل همانند اصل وجود آن، عین ماهیت مقداری است. پس چون وجود و ماهیت هر چیزی در خارج شیء واحدی است و چون وجود دارای مراتب متفاوتی از شدت و ضعف و کمال و نقص است، پس ماهیت نیز به تبع وجود، دارای افراد شدید و ضعیف، کامل و ناقص خواهد بود (شیرازی، ۱۳۸۸: ۴۶۱، تعلیقه صدرالمتألهین).

در توضیح سخن صدرالمتألهین باید گفت که با توجه به بحث اصالت وجود و اعتباریت ماهیت و اینکه بنابر تفسیر درست از اعتباریت ماهیت، وجود حیث تقییدی‌اند ماجی ماهیت است و در نتیجه، ماهیت در خارج عین وجود است نه حد وجود، وقتی وجود مشکک باشد، پس ماهیت نیز به تبع وجود مشکک خواهد بود و با این بیان هیچ محالی درباره تشکیک در ماهیت لازم نمی‌آید، زیرا ماهیت، چیستی وجود و در نتیجه، عین وجود است، نه حد آن.

ملاصدرا در *الشواهد الربوبیه* تصریح می‌کند که ما در کتاب *اسفار*، تشکیک در ماهیت را پذیرفتیم و قول قائلان به تشکیک در ماهیت را بر قول کسانی که آن را نفی می‌کردند، ترجیح دادیم، ولی در اینجا می‌گوییم که این تفاوت تشکیکی در ماهیت، بالاخره به وجود باز می‌گردد، زیرا وجود اطوار و نمودهای مختلفی دارد که ماهیات از اطوار و نمودهای وجود به حساب می‌آیند (صدرالمتألهین، ۱۳۸۲: ۱۶۵).

صدرالمتألهین تصریح می‌کند که ماهیت و معانی کلی اعم از امور ذاتی و عرضی، نمی‌توانند دارای مراتب شدت و ضعف باشند، به استثنای حقیقت وجود که بالذات از حیث کمال و نقص و تقدم و تأخر و بی‌نیازی و نیازمندی، مراتب متفاوتی دارد، زیرا وجود منشأ اثر بوده، متعین و متشخص می‌باشد. پس وجود بالذات متقدم و تقدم است، همچنان که وجود بالذات کامل و کمال، فاضل و فضل است و عدم وجود، نقص و ناقص و شر و شریر است. اما ماهیات و معانی کلی به واسطه وجوداتی که خاص به آنهاست، دارای مراتب متفاوت از تقدم و تأخر و کمال و نقص می‌شود. به عنوان مثال، نور به لحاظ مفهوم کلی‌اش که همان ظهور



و روشنایی است، هیچ نحوه تفاوت تشکیکی پیدا نمی‌کند، بلکه حقیقت خارجی انوار که چیزی جز وجود نیستند دارای مراتب تشکیکی می‌باشند (صدرالمتألهین، ۱۴۱۰: ۶، ۲۳-۱۹). سپس صدرالمتألهین در نقد دیدگاه شیخ اشراق درباره تشکیک در ماهیت، می‌گوید: دیدگاه شیخ اشراق در مورد تشکیک در ماهیت مبتنی بر این اصل است که وجود امری است انتزاعی و ذهنی که در خارج واقعیت عینی ندارد و از این‌رو، وی بر اساس اصالت ماهیت برآن است که ماهیاتی از قبیل ماهیت نور و سیاهی و امثال آنها دارای افرادی است که متصف به شدت و ضعف و تقدم و تأخر و کمال و نقص هستند. این دیدگاه بر اساس اصالت وجود هیچ جایگاهی ندارد. از نگاه وی، نظر مشائین نیز صحیح نیست، زیرا طبق نظر آنها باید تشکیک را در عرضیات جست‌وجو کرد. چنان‌که گذشت این نظر نیز خالی از اشکال نیست.



## منابع

۱. ابن سینا، ۱۳۷۹ش، *التعلیقات*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چهارم.
۲. ابن سینا، ۱۴۰۵ق، *منطق الشفاء*، تحقیق: الأب قنوانی - محمود الخضیری - فؤاد الإهوانی، قم، کتابخانه‌ی آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
۳. سبزواری، ملاحادی، ۱۳۸۶ش، *شرح المنظومة فی المنطق والحکمة*، تحقیق: محسن بیدارفر، قم، منشورات بیدار، اول.
۴. شیخ اشراق، شهاب‌الدین سهروردی، ۱۳۸۰ش، *مجموعه مصنفات*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سوم.
۵. شیرازی، قطب‌الدین، ۱۳۸۸ش، *شرح الحکمة الاشراق*، به انضمام تعلیقات صدرالمتألهین، تصحیح و تحقیق: محمد موسوی، تهران، انتشارات حکمت، اول.
۶. صدرالمتألهین، ۱۴۱۹ق و ۱۴۱۰ق، *الاسفار الاربعه*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، پنجم.
۷. صدرالمتألهین، ۱۳۸۲ش، *الشواهد الربوبية فی المناهج السلوکية*، تصحیح و تحقیق: دکتر سید مصطفی محقق داماد، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، اول.
۸. صدرالمتألهین، ۱۴۲۲ق (الف)، *شرح الهدایة الاثیریة*، تصحیح: محمد مصطفی فولادکار، بیروت، دار احیاء التراث العربی و مؤسسه تاریخ العربی، اول.
۹. صدرالمتألهین، ۱۴۲۲ق (ب)، *مجموعه رسائل فلسفیه لصدر الدین محمد شیرازی*، شواهد الربوبية، بیروت، دار احیاء التراث العربی، اول.
۱۰. عبودیت، عبدالرسول، ۱۳۸۷ش، *نظام حکمت صدرایی تشکیک در وجود*، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ؑ دوم.
۱۱. معلمی، حسن، ۱۳۸۷ش، *حکمت متعالیه*، قم، مرکز نشر هاجر، اول.

طالع

سال دهم - شماره ۳۶ - تابستان ۱۳۹۰

۱۱۰